

میراث انقلابی تورج حیدری بیگوند در رد ترور

## با خشت کجی که بیژن جزنی گذاشت

### دیوار ترور تا ثری بالا رفت

کارگر باید از ماهیت همه افشار مختلف جامعه از آخوند و کارمند و دهقان گرفته تا دانشجو و کاسبکار جزء و سرمایه دار درکی زنده داشته باشد.

#### "باز هم ترور تهییجی"

نشان دادیم که ایدئولوژی "جنبش نوین کمونیستی" ما چیزی نیست جز کپی ایرانی نظریات "سوابودا" و حتی یگانگی این دو جریان در زمینه نظریات سازمانی نیز مورد بررسی واقع شد. اکنون کمی بیشتر راجع به تاکتیک "تبلیغ مسلحانه" بحث می کنیم:  
رفیق جزنی ترور را به مثابه "ناقوس آشوب" و "عامل برانگیزنده توده ها می داند.  
"مبارزه مسلحانه عامل برانگیزنده (ت) توده ها بر ضد رژیم است." (ص 69)  
و نیز: "مبارزه ی مسلحانه نقش خود را در برانگیختن (ت) توده ها بر ضد رژیم اثبات کرده." (ص 84)

و یا: "جنبش مسلحانه در این مدت کوتاه اگر عملیات خود را در برانگیختن (ت) توده ها بر ضد دستگاه حاکمه به خوبی اجرا کرده" (ص 59) ( روشن است و ما هم مکرر در مکرر گفته ایم که توده ها را با "ناقوس آشوب" نمی توان بر ضد دستگاه حاکمه برانگیخت و این را تجربیات چند ساله خودمان هم نشان داده، در قسمت های بعد هم به بررسی ریشه های اشتباه اخیر رفیق جزنی خواهیم پرداخت ولی در اینجا فقط قصد ما نشان دادن طرز تلقی رفیق از اثرات ترور تبلیغی است.) رفیق ادامه می دهد:  
"این بدان معنی است که عملیات مسلحانه هیجان و شوری را ایجاد کرده و دامن زده است..." (ص 37)

"در سطح جریان های سیاسی و محافل دانشجویی سیاه کل ضربه ای تکان دهنده و هیجان انگیز (ت) بود." (ص 47)  
"... مردمی را که در گذشته نزدیک خود فاقد تجربه ای قهر آمیز بوده اند به تهاجم (ت) بر ضد دشمن فرا می خواند." (ص 58)

خود جملات رفیق به حد کفایت واضح و روشن هستند و ما هم تاکید لازم روی لغات روشنگر نموده ایم. در قسمتهای پیشین نیز نظریات سوابودا را شکافتیم.  
از اینجا این نتیجه بدست می آید که هم رفیق جزنی و هم سوابودا قصدشان آن است که بوسیله "ترور تهییجی" درجنبشی که تازه شروع شده و هنوز به نقطه آغاز نزدیکتر است تا پایان مصنوعا نموده های پایان برانگیزند.

یک نکته دیگر هم باید ذکر شود و آن اینکه رفیق جزنی برای عملیات تروریستی علاوه بر اثر تهییج کننده، اثر بخشی آن را در مورد منفعل کردن طبقه حاکمه نیز تا حدودی می پذیرد و در این زمینه از سوابودا اندکی پیشی گرفته است:

"وقتی این عملیات ( عملیات به حمایت از کارگران اعتصابی) جامه عمل پوشید، کارخانه داران باید بهای طمع خود و سلاخی رژیم را با از دست دادن جان و مال خود و خانواده شان بپردازند. چریک آنان را وادار می کند که در برابر خواسته های اقتصادی کارگران مانع دخالت نظامی رژیم گردند. این خود نوعی تامین حقوق صنفی از قبیل حق اعتصاب برای کارگران است." (ص 82)

در اینجا البته قصد ما اشاره به نادرستی شیوه ی حمایت پیشنهادی رفیق نیست، چه در صفحات قبل در مورد نحوه ی حمایت کمونیستی از مبارزات صنفی صحبت کردیم و یادآور

شدیم که این نوع حمایت **ماقبل سوسیال دمکراسی** توجه کارگران را از مبارزه طبقاتی منحرف کرده و به مبارزه ی تن به تن میان قهرمانان و رژیم معطوف می نماید و بنابراین مانعی است جدی بر سر راه اعتلای آگاهی طبقاتی پرولتاریا. نکته مورد نظر ما این است که تحقق چنین هدفی اساسا غیر ممکن است. چه با استقلالی که رژیم سلطنتی در قبال بورژوازی دارد به هیچوجه، کارخانه داران قادر نخواهند بود او را وادار به عقب نشینی در برابر چریکها بکنند. حقوق صنفی را کارگران فقط با مبارزات متشکل و یک پارچه خود به دست خواهند آورد، این را هم تاریخ گذشته کشور خودمان<sup>1</sup> و هم تاریخ مبارزات پرولتاریای جهانی ثابت کرده و در هیچ جا دیده نشده که با شیوه مورد نظر رفیق حقوق صنفی کارگران تامین شده باشد.

"هرچه سعی است در طلبش بکار می برد اما..."

نکته دیگری که شایان ذکر است این مساله می باشد که نوك پیکان حملات تئوریک به مشی سازمان ما مساله ترور فردی بوده، و از آنجا که مساله ترور از نظر مارکسیسم – لنینیسم به **طور عام** مردود اعلام گشته قاعدتا می بایستی در نشریات تئوریکمان به این انتقاد **اساسی** پاسخ می دادیم. برای پاسخ نیز دو راه وجود داشت: یا می بایست ثابت می کردیم آن تئوری دیگر کهنه شده و در شرایط نوین صدق نمی کند و یا اینکه خطوط فاصل تروریسم را با تبلیغ مسلحانه به نحو روشنی ترسیم می کردیم. ولی اینکار در هیچ يك از نشریات سازمان **جز** کتاب مورد بحث فعلی ما انجام نشده بنابراین من سعی خواهم کرد این قسمت از کتاب را شکافته و به طور مفصل به آن پاسخ دهم.

بحث در موارد اختلاف تروریسم و تبلیغ مسلحانه در صفحات 34 و 35 این کتاب صورت گرفته ولی در اینجا رفیق فقط **نوع خاصی** از ترور، یعنی تروری که انقلابیون سالهای هفتاد قرن گذشته بدان متوسل می شدند ( ترور مرعوب کننده) را در نظر داشته، درحالیکه ما در این کتاب نشان دادیم که ترور دارای اشکال گوناگونی است و بویژه ترور تهییجی با تبلیغ مسلحانه ما دارای مشابهت بسیاری بوده و تقریبا با آن اختلافی ندارد. بنابراین اگر حقیقتا می خواستیم موارد اختلاف تروریسم و تبلیغ مسلحانه را روشن کنیم می بایست این کار را با نزدیکترین نوع ترور به شیوه مبارزه مان یعنی ترور تهییجی، انجام می دادیم. و اگر از این زاویه به استدلالهای رفیق جزئی بنگریم خواهیم دید در واقع مساله ای حل نشده و **فقط** موارد اختلاف **دو نوع** ترور با هم بیان گردیده است.

رفیق می نویسد:

"جنبش مسلحانه سرآغاز يك جنبش توده ای است، این اصل لنینی بی هیچ قید و شرطی از جانب جنبش مسلحانه پذیرفته شده است که: بدون کارگران تمام بمب ها آشکارا بی قدرندند. "به همین دلیل جنبش مسلحانه از مبارزه ی نظامی هدفی جز بسیج توده ها ندارد. "

هدف گروه سوابودا نیز از ترور تهییجی چیزی جز بسیج توده ها نبود و آنها نیز "ناقوس آشوب" خود را سرآغاز يك جنبش توده ای می **پنداشتند** و از این گذشته آن اصل لنینی را نیز کاملا قبول داشتند، به طوریکه سوابودا می نوشت: "جهان پهلو ی کارگر با گامهای سنگین خود راه را برای تحقق تمام خواستهایی که به نام اصحاب کار روس پیش کشیده شود، همواره خواهد ساخت. " (ص 183 چه باید کرد؟)

تازه اگر صد بار هم آن جمله لنین را در **حرف** تکرار کنیم هنوز به معنی پذیرفتن آن اصل لنینی نیست چنانکه نه سوابودا و نه رفیق جزئی هیچکدام **واقعا** قبول نداشتند که: "تمام بمب ها بدون کارگران آشکارا بی قدرندند. " آیا مشتکی روشنفکر حقوق صنفی تامین کند به معنی

---

1 کارگران کشور ما در مبارزات گذشته خود حق 8 ساعت کار روزانه و قانون سندیکاهای کارگری را به دست آورده اند و علیرغم سالهای طولانی رکود و سلطه ی مطلق ارتجاع رژیم هیچگاه جرات نکرده به طور رسمی این حقوق را نفي کند .

پذیرفتن آن اصل لنینی است؟ آیا این نقطه نظر به معنی تحقیر و تمسخر آشکار طبقه کارگر نیست؟

رفیق ادامه می دهد:

"در اینجا مبارزه ای متشکل از جانب جریانهای انقلابی پیشرو برضد طبقات حاکمه و متحدان خارجی آنها سازمان داده می شود."

سوابودا نیز در پی ایجاد سازمانی از انقلابیون حرفه ای و سازمان دادن مبارزه ای متشکل برضد طبقات حاکمه رژیم تزاری بود.

"انتخاب هدفها مبتنی بر يك شناخت علمی از دشمن خلق است." (همان جا)

سوابودا نیز می پنداشت انتخاب هدفها مبتنی بر يك شناخت "علمی" از دشمن خلق خواهد بود.

"این ضربات زبان مخصوصی است که جنبش برای آگاه ساختن توده به کار می برد. ولی برای آگاه ساختن توده، فقط به این زبان اکتفا نمی کند." (همان جا)

اولا مگر زبان قحطی است. ثانيا سوابودا نیز می خواست وسیله ی این زبان توده ها را آگاه کند و لنین به او گفت: "مگر در این محیط زندگی روسیه پلیدی ها آنقدر کم است که... " و ثالثا سوابودا نیز فقط به این يك زبان اکتفا نمی کرد، اما در قسمتهای قبل نشان دادیم که این گروه نیز اتحادیه هایی از کارگران میانه حال و ایجاد روزنامه های محلی در سطح وسیع و تبلیغات در بین بیکاران و ترتیب دادن اعتصابات و تظاهرات و غیره و غیره را پیشنهاد می کرد.

"اگر در میان برخی از شخصیت های منفور رژیم به قتل می رسند، این نه به خاطر نابود ساختن قسمتی از قدرت رژیم است... خلق از طریق تروریسم<sup>1</sup> هیچگاه به قدرت نمی رسد.

" (همان جا)

ما نشان دادیم که سوابودا نه تنها نقش نابود کننده بلکه حتی نقش مرعوب کننده برور را هم قبول نداشت و فقط نقش تهییجی آن را برجسته می کرد. ولی رفیق در اینجا فقط نقش نابود کننده ترور را رد می کند و همانطور که قبلا نشان دادیم علاوه بر نقش تهییجی ترور نقش مرعوب کننده ترور را هم قبول داشته و از این نظر بیش از سوابودا با انقلابیون سالهای هفتاد قرن گذشته روسیه هم عقیده است.

رفیق ادامه می دهد:

"در اینجا شخصیت های منفور رژیم که مستقیما در سرکوبی خلق شرکت دارند به مثابه هدفهایی هستند که کوبیدن آنها ضربه پذیری رژیم را آشکار می کند."

سوابودا هم چنین نظری داشت ولی متأسفانه کارگران عاقل تر از آنند که ما می پنداریم. آنها با يك حساب سرانگشتی در خواهند یافت که همواره تلفات ما بسی بیشتر از رژیم است و از این معادله ساده نتیجه خواهند گرفت که رژیم از این طریق ضربه پذیر نیست. چرا که يك کارگر خوب می داند که اگر قرار باشد تن به نبردی نومیدانه بدهد، خود به تنهایی خواهد توانست "چاقو را تا دسته" در شکم امثال فاتح(از سرمایه داران زمان شاه- راه توده) فرو کند. و به خصوص اینکار ( عملیات) در تداوم خود بیش از پیش اثراتش را از دست خواهد داد و کارگران امکان خواهند یافت که عمیقا درك کنند که در این گذر گاه آن کس که ضربه پذیر است انقلابیون هستند و نه رژیم.

سپس رفیق می گوید: "اگر رژیم بر اثر این ضربات خشمگین می شود به خاطر از دست دادن يك مهره اش نیست... خشم رژیم به خاطر این است که ادامه ی این ضربات توده ی

محروم و سرکوب شده را آگاه ساخته و به مبارزه می کشاند."

1 ضمنا این را در نظر داشته باشیم که بالاخره خود رفیق هم اعتراف می کند که این کار تروریسم است .

من در این مورد که "خشم رژیم به خاطر این است که ادامه ی این ضربات توده ی محروم و سرکوب شده را آگاه ساخته و به مبارزه می کشاند." من در این مورد که "خشم رژیم به خاطر از دست دادن يك مهره اش نیست" کاملاً حرف رفیق را می پذیرم ولی در این باره که "خشم رژیم بر سر چیست؟" باز هم با رفیق نمی توانم هم عقیده باشم.

رفیق می گوید: "خشم رژیم به خاطر آنست که ادامه ی این ضربات توده محروم و سرکوب شده را آگاه ساخته و به مبارزه می کشاند." ما در تمام طول کتاب با همین نقطه نظر سر جنگ داشتیم: زیرا توده ها با "ناقوس آشوب" آگاه نمی شوند برای اینکار باید افشاگری سیاسی کرد و لنین می گوید:

**"نه حالا نه هیچ زمان دیگری هیچ کار دیگری نمی توان جای افشاگری ها را بگیرد."**

تعویض افشاگری سیاسی با تبلیغ مسلحانه همانطور که لنین می گفت **طفره رفتن** از این وظیفه مبرم است، زیرا افشاگری حقیقتاً پیچیده و مشکل بوده و احتیاج به سپاهی از افراد کارآمخته و آگاه به معنای واقعی کلمه دارد، به نحویکه از همه ی فنرهای درونی رژیم و ماهیت واقعی همه جریان های جامعه به طور **همه جانبه** اطلاع داشته باشد. کارگر همانطور که لنین یادآور می شود برای آنکه سوسیال دمکرات شود، باید از ماهیت همه ی اقشار مختلف جامعه از آخوند و کارمند و دهقان گرفته تا دانشجو و کاسبکار جزء و سرمایه دار درکی زنده داشته باشد. به تمام جمله بافی ها و سفسطه های لیبرال ها و نمایندگان دولت و خرده بورژواها که بوسیله آنها، ماهیت واقعی خود را پنهان می کنند آشنا باشد. نقاط ضعف و قوت خرده بورژواها و دهقانان را بشناسد و غیره و غیره، و حتماً تصدیق خواهید کرد که به وسیله عمل مسلحانه نمی توان همه ی اینها را به کارگران آموخت و بنابراین قبول باید کرد که کارگران را با عمل مسلحانه و ضربه زدن به دشمن نمی توان آگاه کرد.

و اما کارگران را هم با **تشجیع و تهییج** نمی توان به مبارزه کشاند.<sup>1</sup> کما اینکه در هیچ جای جهان چنین عملی انجام نشده و ما هم تاکنون در این زمینه موفقیتی بدست نیاورده ایم. قبلاً گفتیم، باز هم تکرار می کنیم که اوج و فروکش انقلاب خارج از حیطه قدرت پیشاهنگ بوده و **بسان قوانین طبیعی** عمل می کند. پیشاهنگ واقعی اگر کاملاً خود را آماده کرده باشد، در موقع اوجگیری مبارزات توده ای می تواند آنها را در جهت صحیح رهبری کرده، از اشتباهات دوستان و دام دشمنان مصون دارد.

اما خشم رژیم بر سر چیست؟

این را هم تاریخ نشان داده، خشم رژیم درست مانند خشم تزار از ناردنیکها و خشم بیسمارک از موسست و هاسلمان و خشم بورژواهای غربی از امثال بادرمانهوف به خاطر شمشیر داموکلسی<sup>2</sup> است که این جریانها بر سر ستمگران می آویزند و معلوم نیست کی و کجا و چگونه جان یکی از آنها (عناصر رژیم) را خواهد گرفت. خشم رژیم **عمدتاً** به خاطر عدم تأمینی است که این جریانها برای **عناصر** آن به بار می آورند. این را تجربه خودمان هم نشان داده و اگر قبول نداریم می توانیم باز هم امتحان کنیم و چند عمل صرفاً انتقام جویانه را که جنبه تبلیغی نداشته ولی متوجه نقاط حساس و عناصر مهمی باشند انجام دهیم و ناظر غلیان خشم دیوانه وار رژیم باشیم.

**"حکایت اینکه چگونه چند عمل تروریستی شرایط عینی را دگرگون کرد"**

1 در اینجا مقصود ما تشجیع و تهییج در نبود شرایط عینی است .

2 عزرائیل .

رفیق جزئی برای اثبات نظریات خود در مورد اثرات فوق العاده ثمربخش ترور فردی فاکتهایی هم می آورد که در نظر داریم آنها را تحلیل کنیم.

به نظر رفیق جزئی اوجگیری مبارزات کارگری در سالهای بعد از شروع مبارزه مسلحانه و همچنین تشدید تضادها در جبهه انحصارات امپریالیستی ذینفع در ایران و نیز دخالت مسلحانه رژیم در سرکوبی مبارزات خلقهای منطقه همه و همه به علت تأثیرات مبارزه مسلحانه بوده است. البته برای هر مارکسیست اندک آگاهی چنین امری قابل قبول نخواهد بود و اگر حقیقتاً چنین پروسه‌هایی عملاً انجام شده باشد، ضرورت پیدا می کند که مارکسیست مورد نظر ما در کلیه تئوری‌هایی که از مارکسیسم آموخته تجدید نظر کند:

ولی خوشبختانه مارکسیست ما احتیاجی به انجام این کار شاق نخواهد داشت، زیرا معلوم می شود که فقط اشتباهی جزئی روی داده و با اندک تعمق در خواهد یافت که رفیق جزئی هرم را از رأسش بر زمین نهاده و آن چه را که خود معلول است، علت گرفته و معلولهای دیگر را هم به این معلول علت شده نسبت داده است. ما این را در پایان این قسمت ثابت خواهیم کرد، اکنون به برداشتهای رفیق می پردازیم.

"مردم شهری از همان نخست به چریکها علاقه نشان دادند. " (ص 54)

رفقائی که در کارخانه‌ها کار کرده اند تصدیق خواهند کرد که توده مردم شناختی ولو ناقص هم از چریکها ندارند و بنابراین نمی توانستند از همان نخست به چریکها علاقه نشان دهند. حتی اکنون پس از قریب شش سال اکثریت مردم مناطق خلقی نظر مساعدی به "خرابکار" ندارند. اما این مردم مورد نظر رفیق عمدتاً مردم حوالی خیابان شاه رضا هستند که از همان نخست به چریکها علاقه نشان دادند. این حکم را یکی دیگر از گفته های رفیق تصدیق می کند:

"علاوه بر اینها نام چریک با محبوبیت مبارزه مسلحانه خلقهای دیگر در زیر نام چریک در تلقی مثبت نسبت به جنبش اثر گذاشت. " (ص 54)

روشن است که آن مردمی که از جنگهای چریکی خلقهای دیگر اطلاع داشتند توده مردم شهری نبودند، چه آنها امروز هم چنین اطلاعی ندارند. اما چرا چنین اشتباهی صورت گرفته ؟ واقعیت اینست که ارتکاب چنین اشتباهی برای نتیجه گیری اشتباه آمیز دیگر ضروری بود: "بیش از سالهای پیش اعتراضهای توده ای و جمعی روی می دهد. عناصر بسیاری از بطن جامعه می روند که از زندان، بیکاری و اخراج نمی ترسند، فداکاری در مردم افزایش می یابد. اعتراض هایی که در سالهای قبل کمتر سابقه داشته ظاهر می گردد. حتی هنگامیکه این اعتراضهای سیاسی یا اقتصادی به خون کشیده می شود، مردم به جای عقب نشینی قدم به جلو می گذارند. این پدیده بی سابقه از کجا ناشی می شود ؟ از آنجا که نیرویی که از میان مردم برخاسته و با آنها پیوند عمیق دارد، با شور و فداکاری بی سابقه ای پیشاپیش مردم با رژیم مبارزه می کند." (ص 57)

و نیز: "آنچه مسلم است در حال حاضر طلیعه اعتراض های جمعی در میان مردم رسیده است و مبارزه مسلحانه نقش خود را در بر انگیزتن توده ها بر ضد رژیم اثبات کرده است. " (ص 84)

واضح است که علت اعتصاب های بعد از سال پنجاه آن چیزی نیست (و نمی توانست هم باشد) که رفیق می گوید بلکه بحران اقتصادی است که رژیم در آن وارد شده و با تمام دست و پا زدن هایش قادر نیست از آن خارج شود که هیچ، روز به روز بیشتر در این باتلاق فرو می رود و کارگران هم نه به خاطر دمیده شدن صور اسرافیل و بلکه به خاطر فشار شدید و دم افزون اقتصادی دست به اعتصاب می زنند.<sup>1</sup> و اما برای اینکه کسی اشتباه رفیق جزئی را

1 ما در مقدمه کتاب رفیق پویان این اشتباه را اصلاح کرده ایم ولی این باعث نشده که به اشتباه مشابه دیگری گرفتار نشویم. این اشتباه اخیر آن است که این بار علت بحران اقتصادی را شروع مبارزه مسلحانه انگاشته ایم، آشکار است که خرجی که رژیم

مرتکب شود، اولاً ضروری است به تئوری "ناقوس آشوب" معتقد باشد و در ثانی فکر کند که: "مردم از همان نخست نسبت به چریکها علاقه نشان دادند." اما رفیق جزئی اثرات مبارزه مسلحانه بر روی مردم را به اینجا هم ختم نمی کند و عقیده دارد که:

"با همه ی اینها خطاست اگر بخواهیم اثرات جنبش مسلحانه را بر روی مردم، در محدوده آثاری که تاکنون ظاهر شده ارزیابی کنیم. اگر ما در این مدت شاهد همدردی و حمایت (!) مردم نسبت به جنبش مسلحانه و اعتراضهای پراکنده اقتصادی و سیاسی آنها در پرتو مبارزه مسلحانه (!) بوده ایم، این فقط آن بخش از انرژی توده هاست که تاکنون به صورت بالفعل در آمده، برای ارزیابی اثر جنبش بر روی مردم باید آنچه را که در زیر و نهان می گذرد نیز به حساب آورد." (ص59)

اگر حقیقتاً آنچه که به صورت بالفعل در آمده در اثر جنبش مسلحانه بوده، تصدیق خواهیم کرد که جریانات عمیق و بالقوه هم در اثر همین عامل پُرانگیزنده ایجاد شده است. ولی واقعیت اینست که نه آن و نه این هیچکدام در اثر جنبش مسلحانه اتفاق نیفتاده اند که هیچ، حتی تأثیری درجه ی دو هم از آن نپذیرفته اند.

علاوه بر تأثیرات جنبش بر روی توده ها رفیق جزئی تأثیرات این عملیات را بر روی رژیم هم "تحلیل" می کند:

"مقابله رژیم با جنبش فقط در چهارچوب سازمانهای پلیسی محدود نماند. جناحهای امپریالیستی سر مشی رژیم و پیش بینی آینده آن اختلاف نظر پیدا کردند. اینجا علاوه بر طبقه حاکمه و رژیم نماینده آن پای منافع انحرافات خارجی و مصالح استراتژیک امپریالیستها در میان است." (ص63)

واضح است که جناح های امپریالیستی به علت عملیات چند ده نفر تضادشان تشدید نخواهد شد و علت افزایش این تناقضات باید در اوضاع اقتصادی جناح های مختلف و تضاد منافعشان با یکدیگر و غیره و غیره جستجو شود. خود رفیق هم به این امر پی می برد و اضافه می کند:

"اگر نگوئیم که جنبش مسلحانه عامل تشدید این تضادها بوده است، نمی توانیم نقش جنبش را در تشدید این تضادها بوده است، نمی توانیم نقش جنبش را در تشدید این تضادها انکار کنیم.

اینجا دیگر تناقض آشکاری وجود دارد: اگر حقیقتاً جناحهای امپریالیستی "بر سر مشی رژیم... اختلاف نظر پیدا کرده اند، دیگر چرا شك می کنیم که عمل مسلحانه عامل تشدید تضادها بوده باشد؟ ولی این عقب نشینی هم فایده ای نخواهد داشت، چه در واقع عملیات، به طور قطع تأثیری قابل اندازه گیری در تشدید تضادهای امپریالیستها نداشته و نمی توانست هم داشته باشد و علاوه بر این ما هم هیچ فاکتی برای اثبات نظر رفیق در دست نداریم. رفیق ادامه می دهد:

"تضاد دستگاه حاکمه با جریانهای ضد امپریالیست منطقه نیز در رابطه با جنبش مسلحانه تشدید شده است. رژیم که خود از گسترش عملیات چریکی در داخل احساس خطر می کند ناچار به دسته بندی امپریالیستی برای خفه کردن کانونهای انقلابی منطقه در ظفار و فلسطین

---

برای مبارزه با ما متحمل می شود سالیانه به چند صد هزار دلار هم نمی رسد، در حالیکه مشکلات اقتصادی رژیم را کثر بودجه های چند میلیارد دلاری تشکیل می دهد. اما علت این اشتباهات مکرر چیست؟ شاید علت اصلی تمایل ما این امر باشد که به هر حال حرکت خودمان را علت العلل تحولات بدانیم. اما همه رفقا آگاهند که جایگزین کردن تمایلات ذهنی به جای واقعیات عینی نامی جز اتوپسیسم (پندارگرایی) نمی تواند داشته باشد.

داخل شده و از هم اکنون نیروهای آن عملاً به مبارزه ی نظامی در منطقه کشیده شده اند." (ص 63)

واقعا؟ آیا اساساً این حکم می تواند درست باشد که دخالت نظام رژیم ایران در سرکوبی خلق عمان به علت شروع مبارزه مسلحانه در داخل کشور بوده است؟ ایندو اصلاً چه ربطی به هم می توانند داشته باشند؟ لابد دخالت اندونزی در سرکوبی خلق تیمور هم به خاطر شروع مبارزه مسلحانه در آن کشور بوده؟ شاید ما خبر نداریم و در آنجا هم چریک شهری پا به عرصه ی وجود نهاده؟! وگرنه این عمل اندونزی چگونه قابل توجیه است؟ قطعاً دخالت افریقای جنوبی در آنگولا هم به همین خاطر بوده!

یا شاید علت چیز دیگری باشد. آیا این حکم قابل قبول نمی تواند باشد که دخالت ایران در ظفار نتیجه اوضاع جدید تعادل نیروها در سطح جهانی است؟ همان تعادل نیروهایی که باعث تغییر استراتژی امپریالیسم شد؟ همان تغییری که بر مبنای آن انقلابیون هر منطقه باید بوسیله ی رژیم های ارتجاعی خود آن منطقه سرکوب شوند؟

در پایان رفیق می گوید: "اینها ره آورد جنبش مسلحانه در مدت کوتاهی است که از آشکار شدن آن می گذرد. اگر این نتایج و آثار را، با حاصل دو دهه مبارزه جریانهای سیاسی مخالف رژیم مقایسه کنیم آنگاه درمی یابیم که مبارزه ی مسلحانه چرا نقش محوری و شکل عمده را در جنبش انقلابی مسلحانه دارد." (ص 64)

بله اگر واقعا همه اینها در اثر جنبش مسلحانه بوده من هم حرفی نخواهم داشت و قبول خواهم کرد که مبارزه مسلحانه نه تنها شکل محوری، بلکه اصولاً تنها شکل مبارزه را تشکیل دهد. ولی يك کار دیگر هم حتماً باید انجام دهیم، و آن تنظیم يك پیام مبسوط برای همه ی احزاب برادر است که در طی آن از این احزاب می خواهیم بر مبنای عام مارکسیستی که با شرایط نوین دیگر تطبیق نمی کنند تجدید نظر نمایند!

ولی واقعیت اینست که در تحلیل نهایی ریشه و علت اصلی همه آن چیزهایی که رفیق جزئی معلول مبارزه مسلحانه دانسته و همچنین خود مبارزه مسلحانه را باید در همان واقعیتی که اخیراً مطرح کردیم جستجو کرد، یعنی در تشدید تناقضات جهانی و به هم خوردن تعادل نیروها به نفع نیروهای صلح و سوسیالیسم.

امپریالیسم که پس از جنگ جهانی دوم برای مدتی کوتاه موفق شده بود بر تضادهای درونی خود غلبه کند، اندک اندک وارد دوران سوم بحران عمومی خود شد. این دوران از اواخر دهه ی پنجاه شروع شده و علیرغم افت و خیزهای موقت تاکنون ادامه یافته. در طول این مدت جبهه ی نیرومند کشورهای سوسیالیستی به چنان حدی از قدرت اقتصادی و نظامی دست یافت که امپریالیسم دیگر قادر به برپا داشتن يك جنگ جهانی دیگر نبوده و مجبور شد علیرغم تمایلش به سیاست تشنج زدایی<sup>1</sup> گردن نهد.

---

1 پس از فاش شدن ماهیت واقعی مائوئیسم (که مدتها آن را در پس پرده ای از قافیه بافیهای چپ نما مخفی کرده بود)، در عرصه سیاست جهانی و بویژه پس از آنکه این جریان با شرکت در دسته بندیهای نیروهای امپریالیستی و نژاد پرست در ماجرای آنگولا سند افلاس خود را امضاء کرد، دیگر انتظار نمی رود که انقلابیون صدیق نسبت به مگربخشی سیاست تشنج زدایی شکی به خود راه دهند.

ما دیدیم که در پرتو این سیاست انقلاب در کشورهای جنوب شرقی آسیا و همینطور مستعمرات آفریقای پرتقال به پیروزی رسیده و هر روز نیز شاهد شعله ور شدن پیکارهای آزادی بخش دیگر در سراسر جهان هستیم.

آشکار شد که سیاست تشنج زدایی برخلاف ادعاهای تفرقه اندازانه هوجبهای پکن به هیچوجه به معنای سازش با امپریالیسم نبوده و ممانعت از راه کمک بیدریغ کشورهای سوسیالیستی به جنبشهای مترقی ایجاد نمی کند. بلکه برعکس این سیاست به مثابه اهرمی نیرومند برای بازداشتن امپریالیسم از دست زدن به ماجراجویی در آخرین مراحل حیات ننگینش بوده و وثیقه ایست برای ممانعت از صدور ضد انقلاب.

در شرایط نوین با وجود اینکه دیگر مثل بحرانهای سابق امپریالیسم جنگی جهانگیر در کار نبود ولی انقلاب در کشورهای تحت سلطه دوباره شعله کشید. اگر در دوران قبل از جنگ جهانی دوم قالب انقلابها در زمان جنگ به وقوع می پیوستند در شرایط جدید در پهنه ای از صلح جهانی در نقاط مختلف گیتی انقلاب برپا شده و به پیروزی می رسد.

در اوایل دهه 60 انقلاب در کوبا و الجزایر پیروز شد و در ویتنام جنوبی پس از وقفه ای که پیش آمده بود پیش روی آغاز کرد: در اواخر این دهه شعله های انقلاب به خاور میانه هم کشیده شد.

این اوج گیری انقلاب جهانی از يك سو و بحران اقتصادی امپریالیستها از سوی دیگر نمی توانست در کشور ما بی تاثیر بماند. اما این تأثیرات از طرق مختلف و با فاصله زمانی معینی از یکدیگر عمل کردند.

بازتاب پیروزیها و قهرمانیهای خلق های دیگر روشنفکران را به شور و شوق وامی داشت و زمینه را در آنها برای حرکت آماده می کرد. قبل از سال 48 این تأثیرات عمدتاً در عمق و در نهان عمل می کردند، ولی در این سال با اعتصابات شرکت واحد آن پروسه های درونی نمود بیرونی پیدا کردند، دانشجویان و دانش آموزان زیادی با شور و انرژی فراوان به خیابانها ریختند. شعارهای تند سیاسی و ضد دولتی بر خلاف سالهای گذشته فضای تهران را به لرزه درآورد.<sup>1</sup>

---

بیشتری نیروهای صلح و سوسیالیسم و در پیشاپیش آنها حزب پرافتخار لنین در زیر درفش شکوهمند انترناسیونالیسم پرولتری نیرومندتر از هر زمان دیگر ادامه دارد و سرانجام همه ی امپریالیستها و سوسیال خائنین متحدش را به زباله دان تاریخ خواهد سپرد . دور مبادا !

مانوئیسیم با آن هاردان پوردان آغازینش و همینطور با این آخر و عاقبت ننگینش چیزی نبود جز اجرای سناریوی کامل يك جریان خرده بورژوازی در مقیاس بین المللی . لنین در توصیف این جریان می گوید :

" بلشویسم در طول سالیان دراز مبارزه علیه انقلابیگری خرده بورژوازی رشد یافت ، قوام پذیرفت و آبدیده شد . این انقلابیگری از برخی جهات به آنارشویسم می ماند یا چیزهایی از آن به عاریت می گیرد و بالنتیجه در مورد هرآنچه که جنبه بنیادی و ماهوی دارد برخلاف شرایط و مقتضیات مبارزه ی مستمر (متین) طبقاتی پرولتری عمل می کند . از نظر تئوریک برای مارکسیستها کاملاً مسجل است و تجربه تمام انقلابها و جنبشهای انقلابی اروپایی این مطلب را کاملاً ثابت کرده است که زمیندار خرده پا و کاسبکار خرده پا ( این گروه اجتماعی که در تمام کشورهای اروپایی توده بسیار بزرگ و انبوهی را تشکیل می دهد ) از آنجا که در محیط سرمایه داری پیوسته دستخوش ستم است و زندگی غالباً به شدت و سرعت بسیار به خرابی می گراید و او را به افلاس می کشاند ، خیلی زود به انقلابیگری افراطی دچار می شود ، ولی توانایی آن را ندارد که بردباری ، تشککل ، انضباط و ایستادگی از خود نشان دهد . خرده بورژوازی دیوانه شده از دهشتهای سرمایه داری پدید ایست اجتماعی که بسان آنارشویسم از خصایص تمام کشورهای سرمایه داری است . ناستواری این انقلابیگری ، سترونی آن ، خاصیت تبدیل سریع آن به اطاعت و تسلیم ، بی عملی ، پندار بافی و حتی شیفتگی دیوانه وارش به این یا آن جریان بورژوازی مد روز ، همه اینها مطالبی است بر همگان معلوم ولی پذیرش تئوریک و تجربی این حقایق هنوز به هیچوجه احزاب انقلابی را از ارتکاب اشتباهات کهنه ای که همواره به علل ناگهانی ، به شکل کمی تازه و با پوشش یا آرایشی قبلاً دیده نشده ، در محیطی خاص و کم و بیش بکر بروز می کند ، مصون نخواهد گرداند . " (چپ روی)

1 این نکته شایان ذکر است که برخلاف تصور عده ای از رفقا اوج گیری مبارزات دانشجویی نه به علت مبارزه ی مسلحانه و بلکه مقدم بر آن بوده است ( نخستین نمودهای موج جدید مبارزات دانشجویی يك سال قبل از شروع مبارزه ی مسلحانه به ظهور رسید ) . همانطور که در این قسمت نشان داده شده این دو پدیده نه از درون هم و بلکه در کنار یکدیگر به وجود آمده و دارای علت واحدی هستند .

همین تاثیرات که ذکر آن رفت در میان قشر با کیفیت تر روشنفکران به گونه ای دیگر اثر بخشید، به طوری که در سالهای قبل از واقعه سیاهکل گروههای سیاسی زیادی تشکیل می شد که متأسفانه به علت **عدم آمادگی کادرهایشان**، روز به روز لو رفته و میدان را خالی می کردند. در این میان تعدادی از این گروهها تحت تاثیر تجربه کوبا و مبارزات **روشنفکری** آمریکای لاتین به فکر دست زدن به عملیات مسلحانه زدند. مشوق آنها در این کار هم برخلاف آنچه تصور می رود، نه واقعیات عینی جامعه بلکه تاثیرات شورانگیزی بود که مبارزات مسلحانه دیگر خلقها بر آنها می گذاشت.<sup>2</sup> بعضی از این گروهها در ابتدا معتقد به يك مرحله کار سیاسی و تبلیغاتی توده ای بودند ولیکن ناآرامی آنها و رکود توده ها از یکسو و نداشتن تجربه عملی برای کار سیاسی توده ای از سوی دیگر **سریعا** آنها را از ادامه ی اینکار منصرف کرد و به این نتیجه بکلی نادرست رساند که با نیروی اندک خود دست به مبارزه با رژیم بزنند:

"پس ناگزیر تحت شرایط موجود که در آن هیچگونه امکان دمکراتیکی برای تماس، ایجاد آگاهی سیاسی و سازمان دادن طبقه کارگر وجود ندارد، روشنفکر پرولتاریا باید از طریق قدرت انقلابی با توده ی طبقه خویش رابطه برقرار کند." (ضرورت مبارزه ی مسلحانه و... ص 45)

حال به اثر گذاری جنبه دیگر تغییر تعادل قوای جهانی در کشورمان می پردازیم: بحران اقتصادی امپریالیزم پس چند مرحله تشدید و تضعیف در سالهای اخیر ابعادی فوق العاده عظیم یافت و دامنه آن گریبان گیر رژیم ایران نیز شد. خصوصاً با رشد سیستم تولیدی سرمایه داری و وابستگی روز افزون اقتصاد ایران به امپریالیسم جهانی تاثیرات این جریان در کشور ما با شدتی بی سابقه عمل کرد و در نتیجه تورم سرسام آور ناشی از این تاثیرات مبارزه اقتصادی کارگران اوجی تازه یافت.

از طرف دیگر رکن اصلی امپریالیسم جهانی یعنی امپریالیسم آمریکا در نتیجه تضعیف بیش از حد، دیگر مانند اوایل دهه 60 نمی توانست جنگهای تجاوزکارانه را از پیش ببرد و به ناچار اندکی از سنگینی بار "حفظ وضع موجود" را می بایست بر کرده متعهدان کوچکتر خود بیاندازد. به پیروی از این مشی در منطقه خاورمیانه ایران و اسرائیل و در آفریقا حکومت نژاد پرست آفریقای جنوبی و در جنوب شرقی آسیا اندونزی مامور سرکوب خلقهای منطقه خود شدند. در پیمان تجاوز کار ناتو نیز کشورهای اروپایی می بایست سهم بیشتری از هزینه های کمرشکن نظامی را به عهده ی خود گیرند و به هر حال همه می بایست به فراخور توانایی خود همت کنند و این کشتی پوسیده در حال غرق را چند گاهی بیشتر بر روی آب نگاه دارند.

تشدید تناقضات جناحهای مختلف امپریالیستی را هم باید از همین زاویه نگاه کرد. این از ویژگی های بحرانهای اقتصادی در دوران امپریالیسم است که هرگاه ظاهر می شود تضادهای ما بین جناحهای رشد یابنده و میزنده (در شرایط امروز جناحهای بیشتر ضربه پذیر و کمتر ضربه پذیر) امپریالیستی را حدت بیشتری می بخشد. مثلاً بحران انرژی، ضربات کشنده ای بر پیکر اقتصاد کشورهای اروپایی خصوصاً انگلستان وارد کرد،

---

2 این نکته در دفاعیات پاک نژاد به نحو روشنی به چشم می خورد او گفته بود: "انقلاب ویتنام امواجی پخش می کرد و خلق فلسطین این امواج را دریافت کرده و خود متقابلاً تبدیل به نوسان سازی شد که امواج ساطع از آن به وسیله ی خلق ایران دریافت می گردد."

قصداً ما از آوردن این جمله به دست دادن نمونه حالی از "صورت تئوریک دادن به ناشکیبایی شخصی" نیست بلکه فقط خواستیم نشان دهیم که: رفیق پاک نژاد به منشاء ناآرامی درونی خود نزدیک شده، اما متأسفانه از این مساله قافل مانده که این امواج انقلابی را عمدتاً روشنفکران دریافت می کردند و نه خلق ایران در مجموع.

در حالیکه صدمه‌ی چندانی به امپریالیسم آمریکا نرساند. همین مساله باعث افزایش گرایش کشورهای اروپای غربی به استقلال بیشتر در قبال امپریالیسم آمریکا شده و حتی در پاره‌ای موارد در مقابل مسائل جهانی موضعی مخالف آمریکا اتخاذ کردند.

### "چند نکته‌ی دیگر"

ما تا به اینجا اشتباهات اصولی رفیق جزنی را چه در زمینه مسائل تاکتیکی و چه در زمینه مسائل فلسفی مفصلاً شرح دادیم و همینطور ریشه نتیجه‌گیریهای اشتباه آمیزش از وقایع را برشمردیم و اکنون در پایان این فصل به چند مورد دیگر هم اشاره می‌کنیم:

رفیق جزنی می‌نویسد: "توده‌ها با کمیت غول‌آسای خود که کیفیت آنها از این کمیت برمی‌خیزد در این مبارزه‌ی مسلحانه‌ی شهری نمی‌توانند شرکت کنند." (ص 68)  
باید متذکر شد که کیفیت توده‌ها فقط (و حتی به‌طور عمده) از کمیت غول‌آسای آنها بر نمی‌خیزد. مطابق این حکم باید در کشورهای عقب‌مانده کیفیت پرولتاریا کمتر از سایر طبقات و اقشار خلقی باشد که کمیتشان بیش از کارگران است. ولی لنین خاطر نشان کرد که پرولتاریا در انقلاب دارای نقشی **بینهایت** بیشتر از اندازه‌ی کمی آن است. این کیفیت والا هم نه از کمیت غول‌آسای آن و بلکه از واقعیات زیر سرچشمه می‌گیرد:

1 - در میان طبقات و اقشار خلقی پرولتاریا تنها طبقه ایست که به آینده نظر دارد نه گذشته.

2 - پرولتاریا از همه‌ی طبقات بیشتر قابلیت تشکل و انضباط پذیری دارد.

3 - پرولتاریا جز زنجیرهایش چیزی ندارد که در انقلاب از دست بدهد.

4 - پرولتاریا تنها طبقه‌ی وفادار به انترناسیونالیسم است و با پرولتاریای جهانی (به سبب پیوستگی سرمایه‌ جهانی) دارای همبستگی مادی است.<sup>1</sup>

به علت همین ویژگیهاست که پرولتاریا هم در انقلاب شوروی و هم در بسیاری از انقلابات رهایی‌بخش و ملی‌علیرغم‌قلت کمی‌اش توانسته است رهبری انقلابها را به عهده‌ی خود گیرد.

رفیق در جایی دیگر می‌گوید: "در کوه نه تنها دهقانان، بلکه کارگران و دیگر مردم شهر که به مبارزه‌ی مسلحانه روی می‌آورند، می‌توانند دست به مبارزه زده و در این مبارزه رشد کنند." (ص 69)

اگر توجه کنیم رفیق این حکم را در مورد اواخر مرحله‌ی اول و سرتاسر مرحله‌ی دوم استراتژیک مورد نظر خود صادق می‌داند به عمق نادرستی آن پی خواهیم برد. در حقیقت تا هنگامیکه مبارزات توده‌ای پرولتاریا آنچنان اوجی نیافته که هزار هزار انقلابی با کیفیت بیرون دهد فرستادن پرولترهای آگاه به کوه بیشتر به "قضیه‌ی نخود سیاه" شبیه است.

در چنین شرایطی کارگران آگاه باید و حتماً در شهر مانده و توده کارگران را در مبارزه و سازماندهی یاری رسانند. هر نوع برخورد دیگر غیر از آنچه گفته شد چیزی نیست جز همان "سوزاندن چوبها به منظور گرم کردن خانه."

البته اشتباه اخیر رفیق نمی‌تواند از اشتباه پیش‌گفته مستقل باشد والا رفیق طلب نمی‌کرد که از يك پرولتر آگاه، همان استفاده‌ای شود که از يك کاسبکار یا زمیندار خرده‌پای به جان آمده.

رفیق می‌نویسد: "ضد انقلاب نیز مانند انقلاب تحت تاثیر شرایط عینی و عوامل اجتماعی - اقتصادی قرار دارد: در يك حالت به تضادهای درونی خود غالب آمده، دستگاه اداری و نظامی را نوسازی کرده و از تمرکز و قدرت برخوردار است و در حالت دیگر بر اثر

1 این یکی از ویژگیهای انواع و اقسام ایدئولوژیهای سوسیالیسم تخیلی است که نمی‌خواهند (یا بهتر است بگوئیم نمی‌توانند)

برتری کیفی پرولتاریا را بر سایر کاتگوریهای خلق درک کنند.

تضادهای درونی و فرسودگی سیستم دچار پراکندگی شده، اعمال حاکمیت برایش دشوار می گردد موقعیت متحدان خارجی طبقات حاکمه و روابط آنها با یکدیگر در حالات دستگاه حاکمه اثر می گذارد." (ص 12)

این نوع تحلیل را لنین "دهان گشودن به قصد هیچ نگفتن" می نامید. این که معلوم است نه تنها دستگاه سرکوب گر بلکه هر پدیده ی اجتماعی در يك حالت قوی و در حالت دیگر فرسوده است و این هم واضح است که این حالات نتیجه ی عوامل اقتصادی - اجتماعی است. اما مساله اینست که در کدام حالت آن و در چه موقع این اتفاق می افتد؟ رفیق فقط به نقش متحدان خارجی طبقه ی حاکمه اشاره می کند ولی نمی گوید که این حالات رژیم آیا با حالات توده ها ارتباط پیدا می کند یا نه؟ و اگر جواب مثبت است این ارتباط چگونه است؟ " وقتی ما در تحلیل اوضاع اجتماعی جوانب مختلف آن را به منظور ساده تر کردن بیان از هم جدا می کنیم<sup>1</sup> حتما باید تاثیرات متقابل این جوانب را در نظر گیریم وگرنه تحلیل ما از تحلیل يك متافیزیسیست چگونه قابل تشخیص خواهد بود؟ اما رفیق جزئی فقط به گفتن این جمله اکتفا می کند که: "این عوامل نمی توانند از تاثیرات یکدیگر برکنار باشند." و از روی مساله می گذرد.

در حقیقت درجه ی تمرکز رژیم با حالت توده ها ارتباط ناگسستگی دارد و به خصوص در حالتیکه توده ها به تهاجم و تعرض می پردازند، تضادهای درونی رژیم حکومتی تشدید شده و متحدان ناپایدارش از اطراف او پراکنده می شوند. و برعکس در حالتیکه روحیه انقلابی در توده ها فروکش می کند، رژیم حکومتی توانایی آن را می یابد که بر تضادهای درونیش غلبه کند. خوب بود و حتما لازم بود که رفیق در ضمن بررسی تاریخی شرایط انقلابی در طی سالهای 20 تا 52 به نحوه ی اثر گذاری این جوانب مختلف ( و نه عوامل مختلف) بر روی یکدیگر نیز اشاره می کرد.

رفیق می نویسد: "جنبش انقلابی طبقه کارگر از بدو پیدایش، خود را در درون و گاه در کنار جنبش رهایی بخش یافته است. جنبش رهایی بخش به جنبش کارگری تقدم تاریخی دارد. جنبش کارگری ایران فقط از رابطه با جنبش رهایی بخش می تواند رسالت تاریخی خود را انجام داده به هدفهای نهایی خود دست یابد." (ص 26)

معنی این جمله چیست؟ آیا به این دلیل که "جنبش رهایی بخش تقدم دارد."، جنبش کارگری فقط در رابطه با جنبش رهایی بخش می تواند...؟ "ولی این که درست نیست. جنبش کارگری نه به علت تقدم تاریخی جنبش رهایی بخش و بلکه دقیقا به این خاطر باید وظایف دمکراتیک و ضد امپریالیستی را به عهده بگیرد که طبقه ی کارگر برای گسترش دامنه ی مبارزه ی طبقاتی خویش احتیاج مبرم و حیاتی به آزادی دارد.<sup>2</sup> و این دمکراسی و

1 رفیق جزئی در تحلیل تاریخی اوضاع انقلابی در ایران سه عامل توده ها، پیشاهنگ و رژیم را در نظر می گیرد.

2 هرچند ما به حساب کتاب "اعدام انقلابی عباس شهریاری... " در فرصتی خواهیم رسید، ولی در اینجا حیفمان آمد که یک مچ ترو چسب را ناگرفته بگذاریم.

یک اشتباه بسیار اساسی و فوق العاده فاحش در این کتاب وجود دارد - و متأسفانه در نوشته های سایر رفقا هم به کرات مورد تبعیت واقع شده - تکرار ساده گرایانه این واقعیت است که: "دمکراسی بورژوازی شکل ترین یافته دیکتاتور بورژوازی است" و از آنجا این نتیجه نادرست گرفته می شود که گویا پرولتاریا احتیاج چندانی به دمکراسی بورژوازی ندارد.

حتی دامنه کار به آنجا کشید که ما با این طرز تلقی نظریات لنین را "عمیقتر" کرده و در صفحه 31 کتاب "درباره ی برخی مسائل انقلاب دمکراتیک" در توضیح جمله ای از لنین به مضمون "دمکراسی بورژوازی شرط امکان مبارزه سوسیالیستی (ت) طبقه کارگر است." در زیر نویس اضافه کردیم: "نیاز طبقه کارگر به دمکراسی برای امکان مبارزه (سوسیالیستی) عام نیست".

آزادی به دست نخواهد آمد مگر اینکه به حیات ننگین و شوم رژیم سلطنتی و ادامه ی نفوذ امپریالیستها در ایران پایان داده شود.

طبقه کارگر به منظور کسب آمادگی برای اعمال دیکتاتوری پرولتاریا احتیاج به يك دوره دمکراسی دارد. حال چه این دمکراسی، دمکراسی خلق باشد و چه دمکراسی به سبک کشورهای غربی ( هرچند اولی مطلوب تر است ولی کسب آن منوط به خواست فقط حزب پرولتاریا نیست و احتیاج به مقدمات پیچیده ای دارد.) در مورد این نیاز مبرم لنین در کتاب دولت و انقلاب می نویسد:

"انگلس در اینجا با وضوح خاصی يك ایده ی اساسی را که در تمام تالیفات مارکس همچون خط سرخ رنگی نمودار است تکرار می کند و آن اینکه جمهوری دمکراتیک نزدیکترین راه نیل به دیکتاتوری پرولتاریاست. زیرا این جمهوری در عین اینکه به هیچوجه سیادت سرمایه و بنابراین ستمگری بر توده ها و نیز مبارزه طبقاتی را برطرف نمی سازد، به طور ناگزیر دامنه این مبارزه را چنان بسط و گسترش می دهد و آن را چنان آشکار و حاد می سازد، که چون امکان تامین منافع اساسی توده های ستم کش فرارسد، این امکان قطعاً و منحصرأ به صورت دیکتاتوری پرولتاریا و رهبری پرولتاریا بر این توده ها جامع عمل به خود می پوشد." (ص 99)

\*\*\*\*\*

اشتباه دیگری که در کتاب مورد بحث به چشم می خورد، کم بها دادن به نیروهای سیاسی است. به طوریکه رفیق جزنی آنها را فقط به عنوان منبع سربازگیری نیروهای مسلح در نظر می گیرد و به نیروی خود آنها در منفعل کردن دشمن بهایی نمی دهد. ولی ما در تاریخ به کرات دیده ایم که همین دیده ایم که همین نیروهای سیاسی غیرمسلح – خصوصاً در نبردهای داخلی – چه نیروی عظیمی را تشکیل می دهند:

در انقلاب مشروطیت ( 1285 شمسی) توده های تهران مسلح نبودند. تفنگ چی ها پس از چند مورد تیراندازی به مردم از دستور سرکرده های خود سرپیچی نموده به صفوف مردم می پیوستند. فرمان مشروطیت بدون هیچگونه جنگ نظامی به دست آمد.

در 30 تیر هم مردم غیر مسلح به طرف دربار راه افتادند به سربازان دستور شلیک داده شد، ولی چیزی نگذشت که تمرّد در ارتش آغاز شد. نظامیان حاضر نبودند به طرف

---

البته این طرز برخورد که بنا به سلیقه خودمان تعیین کنیم ، چه چیزی عام و چه چیزی خاص است روش پسندیده ای نیست . ولی در اینجا قصد ما فقط نشان دادن ریشه گرفتن این طرز تفکر به کلی آناشیسستی می باشد . ( در آینده نشان خواهیم داد که ریشه این طرز تلقی همان کم بها دادن به نیروی توده هاست ) .

به هر حال در کتاب مذکور نویسنده در میان شلیکهای چپ و راست ، نقل قولهای " سر و ته زده " ناگهان نتیجه می گیرد : " در واقع دمکراسی بورژوائی همان دیکتاتوری فاشیستی است (ت) و ماهیتش با آن فرقی ندارد و فقط چهره اش عوض شده . " ( ص 117 )

ولین می گوید : " اگر انگلس می گوید که دولت در دوران جمهوری دمکراتیک نیز همچنان " ماشین برای سرکوب يك طبقه به دست طبقه دیگر " باقی می ماند و از این حیث از دوران سلطنت " دست کمی ندارد " ، بر خلاف آنچه بعضی آناشیسستها (ت) می آموزند معنایش به هیچوجه (ت) این نیست که شکل ستم گری به حال پرولتاریا بی تفاوت است . آن شکلی از مبارزه ی طبقاتی و ستم گری طبقاتی که دامنه دارتر ، آزادتر و آشکارتر است برای پرولتاریا در امر مبارزه وي برای محو طبقات به طور اعم تسهیلات عظیمی فراهم می نماید . " ( ص 114 دولت و انقلاب )

شگفت آور است این طور نیست ؟

خواهران و برادران شلیک کنند، شاه به وحشت مرگ افتاده به عقب نشینی تن در داد. مصدق دوباره نخست وزیر شد، مردم پیروز شدند.

در 18 مارس 1871 مردم پاریس چون تنی واحد به پا خاستند، ارتش تی پیر درصدد جلوگیری از آنها برآمد، ژنرال لوکنت و کلمان توما به سربازان دستور گشودن آتش به روی مردم دادند، ولی آنها تفنگ هایشان را به طرف سینه خود آن شغالان کثیف برگردانده به زندگی نکبت بارشان پایان دادند. فردای آن روز حضرات بورژوا به همراه نشمه هایشان با روبندیشان را جمع می کردند که به ورسای مهاجرت کنند.

در تاریخ انقلابات سه گانه روسیه هم ما شاهد قدرت عظیم نیروهای سیاسی بوده ایم، در جلو صفوف کارگران غیرمسلم زنان کارگر حرکت می کردند و سربازان را برادر می خواندند، سربازان به صفوف انقلاب می پیوستند.

در اعتصابات کارگری ایران نیز ما خود شاهد همدردی پاسبانها با کارگران بوده ایم. این خود نشانه ی نقطه قوتی است که انقلاب داراست، اگر این مساله را در محاسبات خود نگنجانیم، نشان داده ایم که در تاریخ مبارزات طبقاتی تعمق چندانی ننموده ایم. رفیق له دوان می گوید:

"نیروهای سیاسی نه تنها به منزله پایه نیروهای مسلح عمل می کنند، بلکه همچنین تبدیل به یک ارتش سیاسی سازمان یافته توده ها، هسته مرکزی مبارزه سیاسی، **نوک پیکان علیه دشمن درست در مناطق زیرکنترلش (ت)**، من جمله جاهایی که نیروهای نظامی، سیاسی و اقتصادی او متمرکز هستند می شوند." (ص 171 انقلاب ویتنام)

"ولی خشونت (ت) منحصر بر عهده نیروهای مسلح نیست و تنها شامل مبارزه نظامی هم نمی شود، نمی توان از نیروهای سیاسی و مبارزه ی سیاسی صرف نظر کرد. در صورت غفلت از نیروهای سیاسی و مبارزه سیاسی توده ها موفقیت با عمل نظامی و نیروهای مسلح بدست نخواهد آمد." (ص 64 همان کتاب)

رفیق جزنی در همین زمینه ای که به آن اشاره رفت می نویسد:

"بنابر تجاربی که از اغلب جنبشهای انقلابی بدست آمده، هنگامی که جو نظامی بر کشور سایه می اندازد، نیروها از طریق نظامی مصاف خواهند داد، در این شرایط احتمالا **عمده (ت)** نیروها در جهت عملیات توده ای نظامی هدایت شده و جنبش های اقتصادی و سیاسی **کاهش می پذیرد (ت)**." (ص 84)

در اینجا بحث ما بر سر قسمت اول نیست چراکه در فصول قبل مفصلا شرح دادیم که فقط جو نظامی برای اعمال تاکتیک انقلابی نظامی کافی نیست که هیچ از شرایط اساسی آن هم به شمار نمی رود زیراکه اساسی ترین شرایط اعمال تاکتیک انقلابی وجود روحیه انقلابی در توده هاست که این هم خود حاصل یک سلسله مقدمات پیچیده است.

اما آنچه در اینجا مورد نظر ماست قسمت دوم نقل قول می باشد. اولاً رفیق می گوید: "در چنین شرایطی، احتمالا... " این احتمالا را چه عواملی تعیین می کنند؟ رفیق پاسخی نمی دهد، اما شایان ذکر است که احتمال تحقق چنین احتمالاتی صفر است زیراکه در هیچ جای دنیا دیده نشده که عمده ی نیروها از طریق نظامی مصاف دهند. چه در کشور 30 - 20 میلیون نفری مقیاس توده ها میلیون ها بود، درحالیکه مقیاس ارتش خلق در نهایت **صدها هزار** است. هرچقدر هم انقلاب پیش می رود، دهها برابر آن نیروهایی که به طرف مبارزه ی نظامی کانالیزه می شوند، از میان قشرهای عقب مانده تر توده به طرف اشکال پایین مبارزه کشیده می شدند.

بنابراین در طی یک جنبش خلق بر خلاف تصور رفیق دامنه ی مبارزات اقتصادی و سیاسی کاهش نمی پذیرد که هیچ، با سرعت فوق العاده ای حوزه های دست نخورده را به آتش خود می کشد.

در آنگولا وقتی نیروهای میلا به شهرهای تحت کنترل اونیتا نزدیک می شدند، مردم شهر از داخل کار ضد انقلابیون را ساخته به پیشواز ارتش انقلابی خود می رفتند. آخرین روزهای ارتجاع در سایگون و پنوم پنه شاهد شدیدترین مبارزات غیرمسلحانه ی توده های مردم بود. در لائوس پیروزی نهایی اساسا بوسیله ی نیروهای سیاسی بدست آمد. رفیق له دوان می گوید:

"بسیج و گردآوری نیروی توده ها، ایجاد و توسعه (ت) ارتش سیاسی انقلابی يك مساله اساسی و تعیین کننده است. به این امر باید به طریق پی گیر و مداوم (ت) در طول تمام ادوار توجه شود، هم در زمانی که هنوز موقعیت انقلابی ظاهر نشده است و هم زمانی که چنین موقعیتی ظاهر شده و به حد کمال رسیده. (ت) " ( انقلاب و بینام)

بنابراین برخلاف عقیده ی رفیق جزنی که می گوید: در موقع اوجگیری انقلاب ( وقتی موقعیت انقلابی به حد کمال رسیده) جنبش اقتصادی و سیاسی گاهش می یابند، رفیق له دوان را عقیده بر آنست که حتی در این موقع باید به توسعه ارتش سیاسی به طور مداوم اقدام کرد. البته لازم به تذکر است که ریشه این اشتباه رفیق جزنی همان چیزی است که اخیرا ذکر کردیم، یعنی محدود کردن نقش نیروهای سیاسی به منع سربازگیری جنبش مسلحانه و در نهایت کم بها دادن به نیروی لایزال توده ها که ارتش خلق ظرفیت گردآوری همه آن را ندارد. اردیبهشت 1355 خورشیدی

## توضیحات

### 1 - برنامه ی "credo"

در لغت به معنی مظهر آئین، برنامه و شرح جهان بینی است. "برنامه credo" برنامه ی کنگره ی اول سوسیال دمکراتهای روسیه بود که در آن مشی اکونومیستی ( اقتصاد گرایی) به وضوح بیان گشته و در آن گفته می شد: "باید به همان مبارزه ی اقتصادی خصلت سیاسی داد."

متن برنامه را خواهر لنین برای او به تبعیدگاه سبیری فرستاده بود و لنین این متن را همراه بامتن اعتراضیه که بر آن نوشته بود برای پلخائوف در خارجه فرستاد و او آن را تکثیر کرد.

### 2 - آکسلرود

نام یکی از اعضای برجسته گروه "آزادی کار"

### 3 - زمستوا

عضو انجمن های محلی خودگردان در استانهای روسیه تزاری بود که در سال 1864 از پی رفرم ارضی پدید آمد. اختیارات زمستوا محدود به مسائل صرفا اقتصادی بود. راهسازی، نگاهداری راهها، تهیه آمار، بیمه اموال، اقدامات نیکوکاری، امور بهداشتی، آموزش دبستانی، امور پست و غیره. فعالیت زمستوا تابع منافع طبقاتی ملاکان محلی بود. ملاکان و بورژواهای لیبرال در آن نقش نمایان داشتند، ولی دولت زمستواها راتحت نظارت استانداران و وزارت کشور قرار می داد و اینان حق داشتند اجرای هر تصمیمی را که زمستواها اتخاذ کنند، ولی خوشایند دولت نباشد متوقف کنند.

### 4 - نادژین

تروریست، سردبیر مجله ی سوابودا ارگان گروه "سوسیال انقلابی آزادی"

### 5 - مارتینف

یکی از اعضای هیات تحریریه مجله اکونومیستی "رابوچیه دنیلو" ارگان اتحادیه سوسیال دمکراتهای روسیه در خارج.

### 6 - اتحادیه

منظور سازمان اکونومیستی "اتحادیه سوسیال دمکراتهای روسیه در خارجه" است.

## 7 - قانون فوق العاده عليه سوسیالیستها

این قانون را دولت بیسمارک در سال 1878 برای مبارزه علیه جنبش کارگری و سوسیالیستی آلمان وضع کرد. به موجب آن تمام سازمانهای حزب سوسیال دمکرات و سازمانها و سندیکاها کارگری غیرقانونی اعلام شدند و مطبوعات آنها توقیف گردید و سوسیال دمکراتها تحت فشار شدید قرار گرفتند. در سال 1890 اوج جنبش کارگری دولت را به الغای این قانون مجبور ساخت.

## 8 - میخائیلوفسکی

(1842 - 1904) جامعه شناس روس و یکی از بیانگران عمده جریان ناردنیک لیبرال، دشمن سرسخت مارکسیسم. میخائیلوفسکی تاریخ جامعه را محصول فعالیت خودسرانه ذوات دارای "تفکر نقاد" تلقی می کرد.

## 9 - دسته بندی ماه اوت

ائتلاف دشمنان بلشویسم که در سال 1912 به ابتکار تروتسکی صورت وقوع یافت. در این دسته بندی هم انحلال طلبان (منشویکها) و هم آنزویستها شرکت کرده، عملاً خویشاوندی خود را به ثبوت رساندند.

## 10 - آنزویستها

آن دسته از بلشویکهای چپ که اپورتونیسیم خود را با جملات چپ نما روپوشی کرده و خواستار تعطیل هرگونه کار علنی و از جمله فراخواندن نمایندگان کارگران از دومای دولتی بودند. به این نام خوانده می شدند. اینها در سال 1909 از حزب اخراج شدند (لوناچارسکی، بگدانف، الکسینسکی و دیگران)

## 11 - بلانکیستها

اعضا و طرفداران حزب بلانکیستها. این حزب به نام رهبرش "لوئی آگوست بلانکی" خوانده می شد. بلانکی از نوع انقلابیون قدیم و انقلابی از روی احساس بود. بلانکی با سیه روزی خلق همدرد بود. ولی هیچ تئوری سوسیالیستی برای حذف سرمایه داری پیشنهاد نمی کرد. او هر نوع انقلابی را مثل یک کودتا تصور می کرد. لنین در توصیف او گفته است:

"انقلابی بی چون و چرا و طرفدار پر حرارت سوسیالیسم" (1881 - 1805)

## 12 - باکونین

(1876 - 1814) - میخائیل الکساندروویچ، انقلابی خرده بورژوازی روسی که فعالیت او به طور عمده در خارج انجام می گرفت. باکونین بنیادگذار پرولتاریا را نفی می کرد، با ایجاد حزب پرولتاریا مخالف بود. باکونین به انترناسیونال اول راه یافت و علیه مارکس به مبارزه برخاست. در سال 1872 به علت فعالیت سازمان شکن خود، در کنگره ی لاهه از انترناسیونال اخراج شد. نظریات باکونین یکی از منابع ایدئولوژیک جریان ناردنیک بود.

## 13 - مارتینف

ر.ک به شماره (5)

## 14 - برنامه گتا

برنامه ی حزب کارگری سوسیالیست آلمان که در سال 1875 در کنگره گتا به هنگام اتحاد دو حزب سوسیالیست آلمان یعنی حزب ایزناخیستها و حزب لاسالین ها، تصویب شد. برنامه جنبه اپورتونیستی داشت، زیرا ایزناخیستها در مهمترین مسایل به خاطر اتحاد با لاسالین ها از اصول بنیادی مارکسیسم عدول می ورزیدند. مارکس و انگلس طرح برنامه ی گتا را مورد انتقاد کوبنده قرار دادند و آن را به عنوان گام بلندی به عقب ارزیابی کردند.

## 15 - اسنودن و هندرسون

دو تن از لیدرهای سوسیال شوینیست حزب کارگر انگلستان (لیبورریست)